

اصلاح و افساد در آموزه‌های قرآنی

دکتر حمید محمدقاسمی*

تاریخ دریافت: ۸۷/۰۴/۱۸

تاریخ پذیرش: ۸۷/۰۶/۲۹

چکیده

قرآن کریم در بسیاری از آیات خود موضوع «اصلاح» و «افساد» و جریان‌هایی که منجر به پیدایش صلاح و فساد افراد و جوامع می‌گردد را مورد توجه قرار داده است. همچنین چهره مفسدان و مصلحان واقعی را در قالب تصویرهای گویایی به نمایش گذارده است.

در آموزه‌های قرآنی از سویی علل و عواملی را که باعث پیدایش و گسترش فساد و تباهی در جوامع می‌گردد، مورد اشاره قرار گرفته و از سوی دیگر از روش‌ها و راهکارهای گوناگونی سخن به میان آمده است که زمینه‌های لازم را برای سالم‌سازی محیط از مفاسد اخلاقی و اجتماعی فراهم می‌آورند. در این نوشتار ضمن پرداختن به مفهوم اصلاح و افساد و ضرورت اصلاحات، روش‌های اصلاح و مبارزه با مفاسد به‌طور اختصار مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی

اصلاح، افساد، معروف، منکر، انحراف

مقدمه

هدف اساسی از تشکیل جوامع، تأمین مصالح مادی و معنوی افراد و نیل انسان‌ها به «صلاح» و فلاح است. حال اگر این هدف به‌درستی تحقق یابد، جامعه‌ای «صالح» به‌وجود خواهد آمد و کسانی که به تحقق این هدف کمک می‌کنند و در راه اصلاح جامعه کمر همت می‌بندند، «مصلح» خواهند بود.

برعکس، اگر جامعه‌ای در تحقق سعادت و صلاح افراد ناکام باشد، آن جامعه به تناسب ناموفقیتش دچار «فساد» است و کسانی که راه رشد و هدایت دیگران را سد می‌کنند و خار راه سعادت بشری بشمار می‌روند، «مفسد» قلمداد می‌شوند.

قرآن کریم رسالت مهم پیامبران را «اصلاح» در زندگی مادی و معنوی انسان‌ها معرفی نموده و آنها را مصلحان راستین بشر می‌نامد.

به‌عنوان مثال خداوند از زبان حضرت شعیب(ع) نقل می‌کند که وی خطاب به مردمی که آلوده به مفاسد گوناگونی بودند می‌گوید:

«... إِنَّ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ ...» (هود: ۸۸)؛ «من هدفی جز اصلاح (شما و جامعه‌تان) ندارم، تا آنجا که توانایی داشته باشم.»

این سخن گرچه از شعیب(ع) ایراد گردیده، اما این همان هدفی است که تمام پیامبران و مصلحان الهی آن را تعقیب می‌کردند؛ اصلاح عقیده، اصلاح اخلاق، اصلاح عمل، اصلاح روابط و نظامات اجتماعی و پاک‌سازی صحنه اجتماع از انواع مظاهر فساد و آلودگی.

یکی از مهم‌ترین اهداف و آرمان‌های انبیا و رهبران الهی، برقراری جامعه‌ای سالم و صالح و عاری از مفاسد اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بوده است؛ و به عبارت دیگر آنها هدفی جز «حیات طیبه» برای بشر آرزو نمی‌کردند و در راه تحقق این آرمان والا نیز تمام مساعی و تلاش خود را مبذول می‌داشتند.

قرآن کریم در آیات بسیاری عوامل و زمینه‌های «صلاح» یا «فساد» افراد و جوامع را مورد اشاره قرار داده و تابلوهای بدیعی را از انسان‌ها و جوامع «صالح» یا «طالح» به تصویر کشیده است و چهره «مصلحان» و «مفسدان» را به‌خوبی نقش زده است که

مطالعه و تدبر در این گونه آیات می‌تواند در رهنمون ساختن امت اسلامی و آحاد آن به سوی رشد و تعالی و نجات از گرداب فساد و انحطاط نقشی مؤثر و کارآمد ایفا نماید.

مفهوم «اصلاح» و «افساد»

«اصلاح» و «افساد» از ریشه «صلاح» و «فساد» اشتقاق یافته‌اند.

«اصلاح» به معنای شایسته شدن، خوب شدن و ضد فساد است. (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۱۴۲)

و اصلاح کردن یعنی سامان دادن امری پس از آن‌که تباه شده است. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۳۰۷)

به گفته شیخ طوسی: «اصلاح، معتدل قرار دادن چیزی است.» (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۷۶)

«فساد» نیز که در نقطه مقابل صلاح است، به هرگونه خروج از حالت سلامت و اعتدال اطلاق می‌شود.

«راغب» گوید:

«فساد هرگونه خارج شدن اشیا از حالت اعتدال است؛ کم باشد یا زیاد، و

نقطه مقابل آن صلاح است و این در جان و بدن و اشیایی که از حد اعتدال

خارج می‌شوند، تصور می‌شود.» (راغب، بی‌تا، ص ۳۷۹)

استاد شهید مرتضی مطهری در تعریف این دو مفهوم می‌گوید: «اصلاح یعنی

سامان بخشیدن، نقطه مقابل افساد است، که به معنی نابسامانی ایجاد کردن است.

اصلاح و فساد یکی از زوج‌های قرآن است که مکرراً در قرآن مطرح می‌شوند.

زوج‌های قرآن یعنی آن واژه‌های اعتقادی و اجتماعی که دویه‌دو در برابر یکدیگر

قرار گرفته‌اند و به کمک یکدیگر بهتر شناخته می‌شوند. از قبیل: توحید و شرک، ایمان

و کفر، هدایت و ضلالت، عدل و ظلم، خیر و شر، اطاعت و معصیت، شکر و کفران،

استکبار و استضعاف و غیره.

برخی از این زوج‌های متضاد از آن جهت در کنار یکدیگر مطرح می‌شوند که یکی باید نفی و طرد شود و دیگری جامه تحقق بپوشد. اصلاح و افساد از این قبیل است.» (مطهری، بی‌تا، ص ۶)

در قرآن کریم در مواردی چند، اصلاح و افساد در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند، مانند:

- الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (شعراء: ۱۵۲)؛
- وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ... (اعراف: ۵۶)؛
- ... إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (يونس: ۸۱)؛
- ... وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ ... (بقره: ۲۲۰)؛
- ... أَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (اعراف: ۱۴۲).

انواع اصلاح و افساد در قرآن

واژه «اصلاح» و مشتقات آن ۱۸۰ مرتبه در قرآن بکار رفته است. قرآن برای اصلاح انواع مختلفی قائل است و این واژه را در حوزه‌های گوناگونی بکار برده است، که از جمله آنها می‌توان به چهار مورد مشخص اشاره نمود:

۱. اصلاح فردی (تهذیب نفس و خودسازی)؛
 ۲. اصلاح میان دو فرد (اصلاح ذات البین) (انفال: ۱)؛
 ۳. اصلاح در محیط خانواده (نساء: ۱۲۸)؛
 ۴. اصلاح در محیط جامعه (هود: ۸۸ و اعراف: ۱۴۲).
- آنچه در این تحقیق مورد توجه قرار گرفته، تنها قسم چهارم یعنی اصلاح اجتماعی است. البته باید اذعان نمود که در تعالیم انبیا اصلاح فردی بر دیگر موارد اصلاح مقدم است. یعنی آن‌کس که می‌خواهد پا در عرصه اصلاح دیگران بگذارد، پیش از هر چیز می‌بایست خود را اصلاح نماید و به زیورهای اخلاقی آراسته شود. به تعبیر دیگر: «مصلح باید خود صالح باشد»؛ چراکه در غیر این صورت مقبولیت و مشروعیت خود را از دست خواهد داد و از شعاع دعوتش کاسته می‌شود.
- واژه «فساد» و مشتقات آن نیز ۵۲ بار در قرآن بکار رفته است.

«فساد و افساد» در آیات مختلف قرآن مجید با گناهان مختلفی که غالباً جنبه مصداقی دارد، ذکر شده که بعضی از این گناهان فوق‌العاده بزرگ و بعضی از آن کوچک‌تر است.

مثلاً گاهی «فساد» هم‌ردیف با جنگ با خدا و پیامبر آمده (مائده: ۳۳) و گاهی هم‌ردیف با هلاک کردن انسان‌ها و زراعت‌ها (حرث و نسل) (بقره: ۲۰۵)، و زمانی در کنار قطع پیوندهایی که خدا به آن فرمان داده (بقره: ۲۷)، و گاه در کنار برتری‌جویی و سرکشی قرار گرفته است. (قصص: ۸۳) گاه «فرعون» را مفسد می‌شمارد (یونس: ۹۱)، و گاه آن را هم‌ردیف کم‌فروشی بیان داشته (هود: ۸۵) و زمانی هم کلمه فساد در روی زمین، در مورد سرقت بکار رفته، (یوسف: ۷۳) و بالاخره گاهی به معنای به هم‌ریختن نظام عالم هستی و جهان آفرینش آمده است. (انبیاء: ۲۲)

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که فساد به‌طور کلی، یا فساد فی الارض، یک معنی بسیار وسیع دارد که بزرگ‌ترین جنایات همچون جنایات فرعون و سایر جباران و یا کارهای کمتر از آن را و حتی گناهانی همچون کم‌فروشی و تقلب در معامله را شامل می‌شود، و البته با توجه به مفهوم وسیع فساد که هرگونه خروج از حد اعتدال را شامل می‌شود، این وسعت کاملاً قابل درک است.

بنابراین تمام نابسامانی‌هایی که در کارها ایجاد می‌شود و همه افراط و تفریط‌ها در کلّ مسایل فردی و اجتماعی، مصداق فساد است. (مکارم، ۱۳۷۱، ج ۱۰، صص ۲۰۳-۲۰۱)

ضرورت اصلاحات

به‌خلاف آنچه کوتاه‌فکران می‌اندیشند، دین مجموعه‌ای از اندرزها و نصایح و یا مسایل مربوط به زندگی شخصی و خصوصی نیست، و پیامبران نیز نیامده‌اند تا تنها مردم را به توحید در اعتقاد و معاد فراخوانند و بی‌توجه به آنچه در محیط بعثتشان می‌گذرد، صرفاً به تعلیم معارف الهی بپردازند و درس تقوا و تزکیه بدهند؛ زیرا مادامی که اجتماع آلوده و فسادانگیز باشد، در چنین شرایطی، سیل بنیان‌کن مفسد اخلاقی، عوامل تربیتی و

اخلاقی را در کام خود فروخواهد برد و در این حال، نقش تعلیم و تربیت در جامعه به مثابه کاشتن نهال در شوره‌زار، کاری عبث و بی‌فایده خواهد بود.

در روایتی از علی(ع) نقل شده که فرمود:

«إذا خبث الزمان كسدت الفضائل و ضرت و نقص الرذائل و نفعت» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ق.، ج ۲۰، ص ۲۷۰)؛ «هرگاه محیط اجتماع آلوده و فاسد شد، سجایای انسانی و فضایل اخلاقی بی‌رونق و زیان‌آور می‌شود، و برعکس رذایل و ناپاکی در جامعه رایج و سودبخش می‌گردد.»

جو فاسد اجتماعی جو روحی را فاسد می‌کند و جو فاسد روحی زمینه رشد اندیشه‌های متعالی را ضعیف و زمینه رشد اندیشه‌های پست را تقویت می‌کند. به همین جهت است که در اسلام و آموزه‌های دینی به اصلاح محیط اجتماعی اهتمام زیادی شده است، و باز به همین جهت است که سیاست‌هایی که می‌خواهند اندیشه‌های متعالی را در مردم بکشند، زمینه‌های فساد اخلاقی و عملی آنها را فراهم می‌کنند و برای فراهم کردن این زمینه، محیط اجتماعی را با وسایلی که در اختیار دارند، فاسد می‌نمایند (مطهری، ۱۳۷۶، صص ۱۷۰ و ۱۷۱)

در جامعه‌ای که وسایل نشر فرهنگ و تبلیغ در اختیار فاسدان و مفسدان است، چه کسی می‌تواند اصول صحیح تعلیم و تربیت را پیاده کند و ملکات اخلاقی را در دل‌ها پرورش دهد. در جامعه‌ای که آکنده از مفسدات اخلاقی و اجتماعی است (مانند جامعه جاهلی گذشته و قرن جاهلی امروز) چگونه می‌توان انتظار داشت در چنین باتلاق متعفن، گل اخلاق فاضله بروید و انسان‌ها در مسیر تزکیه قرار گیرند.

از همین روست که قرآن کریم یکی از مهم‌ترین رسالت‌های انبیا را اصلاح جوامع بشری از انواع مفسدات اخلاقی و اجتماعی و اقامه قسط و عدل دانسته (حدید: ۲۵) و وظیفه خطیر مصلحان الهی را نجات بخشیدن بشر از شر فسادها و تباهی‌هایی می‌داند که همچون زنجیری بر دست و پای جسم و روح انسان‌ها سنگینی می‌کند و آنها را از حرکت و تکامل باز می‌دارد. (اعراف: ۱۵۷)

قرآن کریم در قالب داستان‌های خود، به توصیف رویارویی انبیا و مصلحان الهی با مفساد اجتماعی زمانشان پرداخته و تابلوهای گویا و زنده‌ای را از این صحنه‌ها به تصویر کشیده است.

به‌عنوان مثال از مبارزه صالح(ع) با اسراف و تبذیر رایج در عصر خود یاد نموده و اشاره می‌دارد که آن حضرت به قوم خود سفارش می‌نمود تا با مسرفان مبارزه کنند: «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» (شعراء: ۱۵۲-۱۵۱)؛ «از مسرفان تبعیت نکنید، همان‌ها که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌نمایند.» در صحنه‌ای دیگر از مبارزه لوط(ع) با مفساد جنسی و همجنس‌گرایی که در آن عصر رواج یافته بود، یاد نموده است:

«أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ * وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مِنْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» (شعراء: ۱۶۶-۱۶۵)؛ «آیا در میان مردم جهان شما سراغ مردها می‌روید و همسرانی را که خدا برای شما آفریده است، رها می‌کنید؟ شما قوم تجاوزکاری هستید.»

و در جای دیگر، قرآن از مبارزه شعیب(ع) با مفساد اقتصادی رایج در آن عصر سخن به میان آورده است. از آنجا که آن رهبر الهی به‌خوبی می‌دانست نابسامانی‌های اقتصادی و تضییع حقوق دیگران، پس از مدتی از هم‌گسیختگی نظام اجتماعی را به دنبال خواهد داشت و جامعه را به تباهی خواهد کشاند، لذا همت خود را صرف اصلاح اقتصادی قوم خویش نموده و آنها را یادآور می‌شود که:

«أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ * وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ * وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (شعراء: ۱۸۳-۱۸۱)؛ «حق پیمانه را ادا کنید (و کم‌فروشی) و به مردم خسارت وارد نسازید. با ترازوی صحیح وزن کنید و حق مردم را ضایع نکنید و در زمین فساد ننمایید.»

در عصر ظهور اسلام نیز همه این مفساد به اضافه گناهان و مفسدیه دیگر، در شریان‌های جامعه جاهلی جریان داشت و آنها را در منجلاب فساد و تباهی غرق نموده بود.

در چنین شرایطی مصلحی الهی چون رسول گرامی اسلام(ص) از راه می‌رسد و تحوّل شگرف در افکار و عادات آن قوم ایجاد می‌نماید و به‌جای ارزش‌های دروغین

و پوچ، ارزش‌های والای معنوی و اخلاقی را جایگزین می‌کند و در یک کلام آنها را از وادی ظلمت به بارگاه نور رهنمون می‌سازد.

به این ترتیب تمامی انبیا علاوه بر دعوت انسان‌ها به مبانی توحیدی، وظیفه داشتند تا با مفسد اجتماعی عصر خود مبارزه کنند و با داس تعلیمات سازنده خویش خارهای مزاحم را از سر راه انسان‌ها بردارند. جامعه را در ابعاد گوناگون اصلاح نمایند؛ زیرا بدون چنین اصلاحاتی حاکمیت الهی در زمین تحقق نمی‌یابد و عدل و داد در پهنه گیتی دامن نمی‌گسترند.

روش‌های اصلاح و مبارزه با مفسد

بدون تردید هرگونه اصلاح و ایجاد دگرگونی بنیادین در نظام اعتقادی، فکری، اقتصادی و اجتماعی یک جامعه، خصوصاً تغییر ارزش‌های مادی و شرک‌آلود آن به ارزش‌های معنوی و انسانی - به‌ویژه در آنجا که فرهنگ و ارزش‌ها و باورهای اعتقادی مردم به‌تدریج و در طی سال‌ها و قرون متمادی، در پی سیاست‌های شوم و شیطانی پادشاهان و طواغیت از مسیر اصلی خود منحرف شده و رذایل و زشتی‌ها و پلشتی‌های فراوانی در خلال این دوران‌های سیاه و ننگین در اعماق وجود مردم رسوخ کرده و با روح و فکر آنها پیوند خورده و جزو بافت شخصیتی آنها گردیده - کاری است به‌غایت دشوار و بسیار ظریف و پیچیده، که نیازمند طرح و برنامه‌ای منسجم و خبرویت و آشنایی کامل با روش‌ها و ابزارهایی است که راه نیل به هدف را هموار می‌سازد. چرا که فقدان یک برنامه نظام‌مند یا ناشی‌گری در روش برخورد با مفسد و منکرات اجتماعی، می‌تواند ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر پیکره جامعه وارد سازد و خود مفسده‌ای عظیم‌تر به دنبال آورد.

هرچند برای مبارزه با انحرافات و آلودگی‌های اخلاقی و زدودن مظاهر فساد و تباهی از جامعه، روش‌ها و راهکارهای گوناگونی را می‌توان سراغ گرفت، لیکن در اینجا به مهم‌ترین روش‌هایی که قرآن برای سالم‌سازی محیط اجتماعی از مفسد اخلاقی ارائه داشته، اشاره می‌کنیم:

۱. ریشه‌یابی انحرافات

نخستین و مهم‌ترین گام در راه مبارزه با مفاسد و تحقق اصلاحاتی بنیادین و همه‌جانبه، توجه به ریشه‌ها و قطب‌های اصلی مروج فساد در جامعه است.

بدون تردید یکی از مهم‌ترین سرچشمه‌های فساد در جوامع، رهبران و زمامداران باطل هستند، که هم خود فاسد و آلوده‌اند و هم مانند غده‌های سرطانی منشأ سرایت فساد و آلودگی به تمام ارکان جامعه می‌باشند.

به هر حال، از آنجا که نبض جامعه‌ها در دست هیئت‌های حاکمه و دارودسته آنها است، بنابراین، هر برنامه اصلاحی و انقلابی اول باید آنها را هدف‌گیری کند؛ زیرا به گفته علی(ع):

«فلیست تصلح الرعیة الا باصلاح الولاة» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶)؛ «مردم اصلاح نمی‌شوند جز آن‌که زمامداران آنها اصلاح شوند».

سید قطب در این باره می‌گوید:

«در هر جامعه‌ای که مشکل حکومت و سلطنت کافر (و ظالم) وجود دارد، منکر اساسی خود آن حاکم است که ام‌الخبائث است و قبل از هر منکر جزئی، باید به این منکر پرداخت. در غیر این صورت، تلاش صالحان و اصلاح‌گران در مقابله با منکرات دیگر به هدر خواهد رفت و نتیجه‌بخش نخواهد بود.» (سید قطب، ۱۴۰۲ق، ج ۲، ص ۹۵۰)

این‌که می‌بینیم موسی(ع) در درجه اول به سوی فرعون و ملأ و اطرافیان او مبعوث می‌گردد، علاوه بر این‌که نشان می‌دهد یکی از برنامه‌های موسی نجات بنی‌اسرائیل از چنگال استعمار فرعونیان و استخلاص آنها از سرزمین مصر بود، و این امر بدون گفتگو و پنجه‌درپنجه فرعون افکندن امکان‌پذیر نبود، همچنین نشانگر آن است که طبق مثل معروف «همیشه آب را باید از سرچشمه صاف کرد» و مفاسد اجتماعی و انحراف‌های محیط تنها با اصلاحات فردی و موضعی چاره نخواهد شد؛ بلکه باید سردمداران جامعه و آنها که نبض سیاست و اقتصاد و فرهنگ را در دست دارند، در درجه اول اصلاح شوند تا زمینه برای اصلاح بقیه فراهم شود. (مکارم، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۲۸۰)

همچنین خداوند از مبعوث شدن موسی(ع) به سوی سه کانون مهم فساد سخن به میان آورده، می‌فرماید:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ * إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ...» (مؤمن: ۲۴-۲۳)

جالب آن‌که هر یک از این افراد مظهر و سمبل چیزی بودند:

«فرعون»، سمبل طغیان و سرکشی و حاکمیت ظلم و جور؛

«هامان»، مظهر شیطنت و طرح‌های شیطانی؛

و «قارون»، مظهر ثروتمند یاغی و استثمارگر که برای حفظ ثروت خویش از هیچ کاری ابا نداشت.

به این ترتیب موسی(ع) مأمور بود به ظلم حاکمان بیدادگر و شیطنت سیاستمداران خائن و تعدی ثروتمندان مستکبر - و یا به تعبیر روشن‌تر مثلث شوم زر و زور و تزویر - پایان دهد و جامعه‌ای بر اساس عدالت و داد از نظر سیاسی و فرهنگی و اقتصادی بسازد.

۲. دگرگونی ارزش‌ها و اعتقادات

می‌دانیم که این عقاید و اندیشه‌ها هستند که سرچشمه عمل و رفتار آدمی بشمار می‌روند و هر رفتار آدمی متأثر از افکار اوست. به‌همین دلیل، کسانی که در صدد ایجاد دگرگونی و تغییر در رفتار انسان‌ها هستند، می‌بایست تغییر افکار و باور مردم را سرلوحه کار خود قرار دهند.

بر همین مبنا، پیامبران الهی به‌عنوان بزرگ‌ترین مصلحان اجتماعی، پیش از هر چیز تلاش داشتند تا به اصلاح مبانی عقیدتی امت‌ها بپردازند، و سنگ‌بنای فکری و اعتقادی مردم را درست و مستحکم بنا نهند؛ چرا که اگر پایه‌ها محکم باشد، بنا نیز مستحکم خواهد بود. ولی اگر پایه‌ها بر روی پرتگاهی سست بنا شود، هر لحظه با خطر فروریختن مواجه است.

در این راستا بود که پیامبران الهی به سراغ اساسی‌ترین مسئله اعتقادی یعنی مسئله «توحید» می‌رفتند و سرلوحه دعوت خود را «توحید» آن هم توحید در تمام زمینه‌ها و

ابعاد، قرار می‌دادند و همواره مخاطبان خویش را به اصل توحید و نفی شرک فرامی‌خواندند؛ چرا که با پذیرش توحید واقعی راه دستیابی به کلیه فضایل و مکارم اخلاقی بر روی انسان‌ها گشوده می‌شود و درواقع هیچ اصلاحی در جوامع بشری بدون این دعوت میسر نمی‌باشد؛ زیرا تمامی نیکی‌ها و خوبی‌ها از ریشه توحید معبود سیراب می‌شوند و اعتقاد و عمل به توحید ضامن سعادت دنیا و فلاح عقبای آدمی است. و برعکس شرک و اعراض از خدا سرچشمه انواع آلودگی‌ها و مفسد و خودکامگی‌ها و خودمحوری‌ها و مایه نگون‌بختی انسان‌ها و جوامع به‌شمار می‌رود.

دعوت به سوی «الله» و نفی هرگونه شرک، که نخستین پیام رسولان الهی بوده است، در آیات گوناگون قرآن تجلی پیدا کرده و قرآن از نخستین پیام روشن تمامی انبیا چنین یاد کرده است که همگی هم‌نوای با یکدیگر می‌گفتند:

«يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (اعراف: ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵)؛ «ای مردم خدا را پرستش کنید که جز او معبودی برای شما نیست».

از سوی دیگر، مهم‌ترین گام اصلاحی انبیا در جوامع بشری درهم‌شکستن چارچوبه‌های ارزش‌های دروغینی بوده که توسط مستکبران و سردمداران کفر رواج یافته بود، که بر اساس این ارزش‌ها، محور شخصیت افراد را ثروت و شهرت و جاه و جلال و غلامان و کنیزان و وسایل تجملی می‌پنداشتند و کسانی را که فاقد این امکانات بودند، از درجه اعتبار ساقط می‌دانستند.

اما پیامبران با تعلیمات خود این معیارهای غلط را درهم‌شکستند و ارزش‌های اصیل الهی و انسانی همچون علم و تقوی و پاکدامنی و گذشت را جانشین آن ساختند. در حقیقت، این تلاش انبیا در جهت اصلاح جنبه‌های اعتقادی و ارزشی جوامع را که به حق باید آن را یک «انقلاب فرهنگی و ارزشی» نام نهاد، اساسی‌ترین حرکت اصلاحی پیام‌آوران توحیدی را تشکیل می‌داد؛ چرا که تا نظام فکری و ارزشی یک جامعه اصلاح نشود، آن جامعه هرگز روی سعادت را نخواهد دید و سایر اصلاحات و تغییرات برای سامان بخشیدن به وضعیت مردم، همگی اصلاحاتی روبنایی و سطحی و زودگذر و ناپایدار خواهد بود.

پیامبران الهی حتی در آنجا که با طاغوت‌های زمان خود پنجه‌درپنجه می‌افکندند و نوک پیکان دعوت خود را به سوی آنها نشانه می‌رفتند، در اصل به دنبال آن بودند تا با یک انقلاب درونی و فکری، آنها را به فطرت سلیم خود ارجاع دهند و از درون آن انسان‌های مسخ شده و دیوصفت، فرشته‌های پاک فطرت و وجدانشان را که به بند کشیده بودند، آزاد سازند و آنها را علیه خودشان بشورانند.

استاد شهید مطهری در این باره می‌گوید:

«پیامبران خدا مأمورند که در درجهٔ اوّل به پند و اندرز ستمگران بپردازند که شاید انسان فطری در بند کشیده شده در درون خود آنها را آزاد سازند و شخصیت فطری آنها را علیه شخصیت پلید اجتماعی آنها برانگیزند. و می‌دانیم که در موارد فراوانی این موفقیت دست داده است که نامش «توبه» است.

موسی در اولین مرحلهٔ رسالتش، مأموریت می‌یابد که سراغ فرعون برود و به تذکر و بیداری فطرت او بپردازد و اگر مفید واقع نشد با او بستیزد. از نظر موسی، فرعون انسانی را در درون خود اسیر کرده و به بند کشیده و انسان‌هایی را در بیرون. موسی در درجهٔ اوّل می‌رود اسیر درونی فرعون را که یک انسان و لااقل نیمهٔ باقی‌مانده یک انسان است، علیه فرعون اجتماعی یعنی فرعون ساخته شده در اجتماع برانگیزاند. «اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُلْ هَلْ لَّكَ إِلَٰهٌ إِلَّا أَنَا تَزَكِي * وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ» (نازعات: ۱۹-۱۷). (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۴۳۶)

۳. اصلاح تدریجی

اساساً هیچ حرکت اصلاحی و تربیتی جز در بستری مناسب و با روندی تدریجی و جز با رعایت توانایی‌ها و قدرت افراد به سامان نمی‌رسد. «شدیدترین تغییرات اگر با زمینه‌چینی قبلی و به‌طور تدریجی پیاده شود، آمادگی پذیرش افراد را بالا می‌برد.» (حسینی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۲)

اصولاً تدریج و تأنی یک سنت و قانون الهی است که مظاهر و تجلیات آن را می‌توان در جهان آفرینش ملاحظه نمود. (حسینی، ۱۳۷۳، ص ۶۰)

یکی از نمونه‌های بارزی که نشانگر ضرورت اصل تدریج در امر تربیت و تهذیب نفوس است، ماجرای قوم بنی‌اسرائیل و سرگردانی آنها در بیابان تیه است. آنجا که می‌بینیم قوم بنی‌اسرائیل که قرن‌ها تحت بردگی و بندگی فراعنه زندگی کرده بودند و اخلاقشان دگرگون و فاسد شده بود و این عادات رذیله در ژرفای وجودشان رسوخ کرده بود و با تاروپود روحشان عجین شده بود، بدیهی بود که با یک جهش سریع و با یک حرکت برق‌آسا نمی‌شد آن عادات و رسوبات را از میان برد. از این رو، آنها فرمان یافتند تا چهل سال در بیابان تیه سرگردان شوند. (مائده: ۲۶) تا شاید در طول این مدت و به تدریج خود را از بند اسارت آن عادات ناپسند برهانند و همچنین نسل موجود که نسلی ضعیف و حقیر بود تدریجاً از میان برود و جای خود را به نسلی نو بدهد که در آغوش تعلیمات الهی و در عین حال در میان مشکلات و سختی‌ها پرورش یافته باشد، تا بلکه آمادگی یک زندگی سعادت‌بخش را بیابد. (ر.ک: سید قطب، ۱۴۰۲ق، ج ۲، ص ۸۷)

ابن خلدون در این باره می‌گوید:

«نسلی که سال‌ها در چنگال ذلت و خفت گرفتار بود و با روش و منش فرعونیان خو گرفته بود و عمری در یوغ بندگی آنها به سر می‌برد، می‌بایست در این مدت جای خود را به نسلی مقتدر بسپارد که آن حکام ستمگر و بیداده‌های آنها را ندیده باشند، و با عزم و اراده‌ای راسخ، حقوق از دست‌رفته خود را استیفا نمایند و بر جباران غلبه کنند.

و از اینجا روشن می‌شود که سپری شدن چهل سال برای جانشینی نسلی به نسل دیگر و ایجاد چنین تحول عظیمی زمان اندک بشمار می‌رود.» (ابن خلدون، بی‌تا، ص ۲۴۹)

همچنین در سیره اصلاحی و تربیتی ابراهیم(ع) برای دعوت مردم به توحید، به کرات شاهد بهره‌گیری آن حضرت از اصل تدریج و اصلاح گام‌به‌گام هستیم. چه در آنجا که در برابر ستاره‌پرستان و ماه‌پرستان و خورشیدپرستان مرحله‌به‌مرحله پوچ بودن

خدایان آنها و افول‌پذیر بودن آنان را اثبات می‌کند، (انعام: ۸۰-۷۶ ر.ک: رشدی الزین، ۱۴۲۲ق.، ص ۸۶) و چه آنجا که در مواجهه با بت‌پرستان سه مرحله مختلف را در پیش گرفت تا گام‌به‌گام وجدان خفته آن جماعت را بیدار سازد و غبار جهالت و غفلت را از فطرتشان بزداید. (انبیاء: ۶۷-۵۱؛ ر.ک: رشدی الزین، ۱۴۲۲ق.، ص ۷۸)

۴. امر به معروف و نهی از منکر

اصولاً افعال قبیح و منکر در جامعه از لحاظ گسترش و نقل و انتقال و تأثیر بر دیگران، به مثابه بیماری‌های مسری بوده که چنانچه با آن مقابله و معارضه شود و از گسترش آن جلوگیری شود، سایر قسمت‌ها از فساد ایمن خواهند بود؛ لیکن چنانچه با مانع و سدی مواجه نگردد و به خود واگذار شود، دایره بیماری گسترش یافته و جوانب دیگر را در معرض انهدام و نابودی قرار خواهد داد.

بنابراین، همان‌گونه که عقل حکم می‌کند افراد جامعه در مقابل بیماری‌های مسری به مبارزه برخیزند و از شیوع آنها جلوگیری نمایند، همان‌طور نیز مقابله با بیماری‌های روحی و تخلفات اخلاقی نیز امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است و ترک آن موجب انهدام ارزش‌های متعالی و گسترش موج فساد و معاصی در جامعه خواهد بود.

قرآن کریم کسانی را که نسبت به فساد محیط خود بی‌تفاوت باشند و سر در لاک خود فروبرده و نسبت به اعمال زشت دیگران حساسیتی به خرج نمی‌دهند، مطرود و ملعون انبیا خوانده است؛ چرا که می‌فرماید:

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (مائده: ۷۸-۷۹)؛ «آنها که از بنی‌اسرائیل کافر شدند، بر زبان داوود و عیسی بن مریم لعن و نفرین شدند، این به خاطر آن بود که گناه می‌کردند و تجاوز می‌نمودند و از اعمال زشتی که انجام می‌دادند یکدیگر را نهی نمی‌کردند.»

در حدیثی از امام صادق(ع) در تفسیر این آیات روایت شده که:

«این دسته (که خداوند از آنها مذمت کرده) هرگز در کارها و مجالس گناهکاران شرکت نمی‌کردند، بلکه فقط هنگامی که آنها را ملاقات می‌کردند در صورت آنها

می‌خندیدند و با آنها مأنوس بودند.» (فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۵؛ الحویزی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۶۱)

در صحنه‌ای دیگر (در داستان اصحاب السبت) قرآن قوم بنی‌اسرائیل را به سه گروه تقسیم می‌کند: یک دسته اکثریت قانون‌شکن، دسته دیگر دلسوزان نصیحت‌گر که اقلیت کوچکی بودند و دسته سوم گروه بی‌تفاوت.

بی‌تفاوت‌ها به نصیحت‌گران و آمرین به معروف و ناهیان منکر می‌گفتند:

«... لِمَ نَعْظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا...» (اعراف: ۱۶۴)؛ «آنها را به حال خود واگذارید و بی‌جهت خود را خسته نکنید؛ چون حرف‌هایتان در فاسقان اثر ندارد و آنها به هر حال جهنمی هستند.»

ولی نهی از منکرکنندگان در پاسخ می‌گفتند:

«... قَالُوا مَعذِرَةٌ إِيَّايَ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (اعراف: ۱۶۴)؛ «(این اندرزها) برای اعتذار (و رفع مسئولیت) در پیشگاه پروردگار شماست. به‌علاوه شاید آنها (بپذیرند و از گناه باز ایستند و) تقوی پیشه کنند.»

قرآن در ادامه می‌گوید: «چون فرمان خدا را به دست فراموشی سپردند، در این هنگام آنها را که از گناه نهی می‌کردند رهایی بخشیدیم، ولی ستمکاران را به کیفر سختی به خاطر فسق و گناهشان مبتلا ساختیم.» (اعراف: ۱۶۵)

ظاهر آیات فوق نشانگر آن است که از این سه گروه تنها نهی‌کنندگان از منکر از مجازات الهی مصون ماندند و آتش قهر الهی نه تنها گنهکاران بلکه دامن گروه بی‌تفاوت و سکوت‌کنندگانی را که از زیر بار مسئولیت اصلاح دیگران شانه خالی می‌کردند، و حتی موعظه‌ها و تلاش‌های تربیتی اصلاح‌گران را هم بی‌فایده می‌دانستند، فرا گرفت.

نقل شده است که ابن‌عباس هرگاه این آیه را می‌خواند می‌گریست و می‌گفت: «آنها که در مقابل نهی از منکر سکوت کردند، هلاک شدند و ما نیز چیزهای زشت و منکری را می‌بینیم و سکوت می‌کنیم.» (فخر رازی، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۳۹)

قرآن کریم در برخی داستان‌های خود سرگذشت برخی مجاهدان جان‌بر کفی را نقل می‌کند که در محیطی سرشار از کفر و بی‌ایمانی سکوت را جایز نشماردند و یک

تنه در برابر تمامی مشرکان لجوج ایستادند و قومشان را از سقوط در گرداب گناه و آلودگی برحذر داشتند. از جمله:

۱. قرآن از مردی باایمان و ثابت قدم و مصمم یاد نموده است، که وقتی می شنود در قلب شهر مردم علیه پیام آوران توحید (که به فرمان عیسای مسیح به آن منطقه اعزام شده بودند) شوریده اند و قصد به قتل رسانیدن آنها را دارند، سکوت را مجاز ندانست و با سرعت و شتاب خود را به مرکز شهر رسانید و آنچه در توان داشت در دفاع از حق فروگذار نکرد و به مردم روی کرده گفت:

«وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» (یس: ۲۰)؛ «ای قوم من!

از فرستادگان خدا پیروی کنید.»

تعبیر به «رجل» به صورت ناشناخته شاید اشاره به این نکته است که او یک فرد عادی بود، قدرت و شوکتی نداشت، و در مسیر خود تک و تنها بود، در عین حال نور و حرارت ایمان آن چنان او را روشن و سرگرم ساخته بود که بی اعتنا به پیامدهای این دفاع سرسختانه از مبارزان راه توحید وارد معرکه شد، تا همه مؤمنان از این ماجرا سرمشق بگیرند و بدانند حتی یک نفر مؤمن تنها نیز دارای مسئولیت است و سکوت برای او جایز نیست. (مکارم، ۱۳۷۱، ج ۱۸، ص ۳۴۸)

۲. مؤمن آل فرعون یکی دیگر از مصلحانی بود که از محیطی شرک آلود و پر از ستم و جور یک تنه پا به میدان گذاشت و با منطق کوبنده و استدلال های روشن و گویای خود، قومش را به تبعیت از فرامین الهی دعوت نمود و با فریادی رسا و قاطع سردمداران کفر را از ادامه راهشان برحذر داشت. (مؤمن: ۴۶-۲۸)

این مرد الهی در شرایطی حساس و در زمانی که شاید بسیاری از مؤمنین هرگونه مسئولیتی را از خود سلب شده می بینند و معتقدند که نباید خود را در چنین مهلکه ها و صحنه های پرمخاطره ای افکند و با انواع توجیهات از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر شانه خالی می کنند، می بینیم وی با به خطر انداختن خود به دفاع از مبانی توحیدی و حمایت از پیامبر زمان خود برمی خیزد و بی مهابا به طرح اندیشه های اصلاحی خود می پردازد. (ر.ک: فضل الله، ۱۴۰۵ق.، صص ۳۷۶ و ۳۸۰)

۵. بهره جستن از روش‌ها و تاکتیک‌های مختلف

از آنجا که مفاسد اخلاقی و اجتماعی غالباً تک‌علتی نیستند و گاه مجموعه‌ای از عوامل در شکل‌گیری یک انحراف اخلاقی اثرگذار است، از این رو، برای مقابله و مبارزه با آنها نیز لزوم بهره‌گیری از روش‌های مختلف و گوناگون اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. همچنین با توجه به این‌که انسان‌ها دارای روحیات، استعدادها و ظرفیت‌های مختلف و گوناگون هستند (برخی عقلایی و برخی عاطفی، برخی اهل تعمق و برخی سطحی‌نگر، برخی دارای دل‌های آماده و برخی ستیزه‌جو، و...) و با توجه به روحیه تنوع‌طلبی انسان‌ها و نیز گوناگونی موقعیت‌ها و عوامل اثرگذار در امر تربیت، لزوم تنوع روش‌ها و شیوه‌های گوناگون برخورد با افراد امری ضروری است. (التهامی، ۱۴۰۸ق، صص ۴۲۲ و ۴۲۳)

قرآن با اشاره به این موضوع می‌فرماید:

«إِذْ جَاءَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ ...» (فصلت: ۱۴)؛ «(به خاطر آرید) آن هنگامی‌که رسولان الهی از پیش رو و پشت سر (و از هر سو) به سراغشان آمدند و آنها را به پرستش خدای یگانه دعوت کردند.»

تعبیر «در پیش رو و پشت سر»، ممکن است اشاره به این نکته باشد که پیامبران الهی از تمام وسایل هدایت و تبلیغ و از هر روشی و از هر دری که ممکن بود، وارد شدند تا در دل مردم نفوذ کنند و آنان را هدایت کنند. گاهی در خلوت و گاهی در جلوت، گاهی تک‌تک و گاهی در مجلس عمومی، گاهی با دادن بشارت و گاه با دادن اندرز و هشدار و... (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۳۷۶)

در اینجا به نمونه‌هایی از روش‌هایی که پیامبران و مصلحان الهی در هدایت افراد و گروه‌ها از آن بهره جسته‌اند، اشاره می‌نماییم:

- نخستین پیامبری که با افراد بت‌پرست و لجوج و متعصب مواجه بود، نوح(ع) بود. آن حضرت برای نفوذ در دل‌های آن جماعت خیره‌سر از روش‌های گوناگون و فرصت‌های مقتضی بهره جست. آن‌چنان‌که خود در این باره فرموده است:

«پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم... سپس آنها را آشکارا (به توحید و بندگی تو) دعوت کردم (به این نیز قناعت نکردم) و آشکارا و نهان حقیقت توحید و ایمان را برای آنها بیان داشتم.» (نوح: ۹-۵)

به گفته برخی مفسرین، آن حضرت روش دعوت خود را از سه طریق مختلف دنبال کرد: گاه تنها دعوت مخفیانه می نمود که مواجه با عکس العمل های چهارگانه شد (انگشت ها را در گوش گذاشته، لباس ها را به خود پیچیدند، در کفر اصرار ورزیدند و استکبار نمودند)، و گاه تنها دعوت علنی و آشکار داشت و گاه نیز از روش آمیختن دعوت آشکار و نهان استفاده می کرد. (ر.ک: فخر رازی، بی تا، ج ۳۰، ص ۱۳۶)

- حضرت ابراهیم (ع) نیز از هر طریق ممکن سعی در ترویج و گسترش مبانی توحیدی داشت، به طوری که می توان گفت تنوع شیوه های تبلیغی و اصلاحی آن حضرت در تاریخ تبلیغ دینی کم نظیر است.

به عنوان نمونه، فضاهای تبلیغ ابراهیم (ع) از تنوعی قابل توجه برخوردار بود؛ در خانه، در میان مردم کوچه و بازار، در بت خانه و عبادتگاه مشرکان، در دادگاه علنی مشرکان و حتی در دربار نمروود و هر کجای دیگر فعالیت تبلیغی او استمرار داشت و هرگز متوقف نمی گشت. (عباسی مقدم، ۱۳۷۹، ص ۱۹۴)

- یا در روش اصلاحی سلیمان (ع) مشاهده می کنیم که آن حضرت به جای دست زدن به یک لشکرکشی پرضایعه و توأم با خونریزی، با طرح و نقشه ای داهیانیه (یعنی دستور به ساختن صحن یکی از قصرها با بلور و جاری ساختن آب در زیر آن) تصمیم گرفت تا مغز و فکر ملکه سبأ را چنان مبهوت و مقهور کند که تمام دستگاه تجملاتی اش در نظرش حقیر و کوچک به نظر آید. و این نقطه عطفی در زندگی او و ایمان آوردن قوم او گردید. به خصوص که او زن بود و به این گونه مسایل تشریفاتی اهمیت می داد، و سلیمان (ع) با استفاده از این روحیات و عواطف توانست تا در مدت زمان کوتاهی دل او و قومش را به آیین توحید جلب نماید.

۶. بازگذاشتن راه صحیح و مشروع پیش از تحریم‌ها و ممنوعیت‌ها

اصولاً برای مبارزه با مفسد می‌بایست پیش از هر چیز زمینه ارضا صحیح و مشروع غرایز را مهیا نمود و آن‌گاه از ارتکاب گناهان و انحرافات جلوگیری به عمل آورد. به تعبیر دیگر هیچ‌گونه «مبارزه منفی» بدون «مبارزه مثبت» مؤثر نخواهد افتاد. یعنی چنانچه بخواهیم با سرگرمی‌های غیرسالم مبارزه کنیم، باید در درجه اول بکوشیم زمینه‌های سرگرمی سالم را برای مردم فراهم سازیم، و یا اگر بخواهیم راه انحرافات جنسی را مسدود نماییم، می‌بایست پیش از هر چیز زمینه‌های ارضای صحیح غریزه جنسی را از طریق حلال و مشروع فراهم ساخت و در سایر امور نیز رعایت چنین اصلی ضروری می‌نماید.

به هر جهت در روش مبارزه با مفسد نباید تنها روی نفی و طرد و ممنوعیت‌ها تکیه نمود و تنها نقش ترمیزی را ایفا نمود که جلوی هرگونه حرکت و فعالیت را می‌گیرد؛ بلکه می‌بایست روی نقاط ایجابی و مثبت و مشروع نیز تکیه کرد و زمینه‌های حرکت و پویایی سالم افراد را مهیا نمود.

همچنان‌که قرآن کریم درباره شیوه پیامبر اسلام (ص) در دعوت افراد به آیین الهی ابتدا بر این نکته تکیه دارد که: «و طَيِّبَاتٍ وَ أَنِجْهُ رَا طَبْعَ سَلِيمٍ مِی‌پسندد، برای آنها حلال می‌شمرد.» و آن‌گاه می‌فرماید:

«...يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ...» (اعراف: ۱۵۷)؛ «و آنچه خبیث و تنفرآمیز است بر آنها تحریم می‌کند.»

در داستان‌های قرآنی نیز می‌توان نمونه‌های متعددی را برای این روش اصلاحی و تربیتی سراغ گرفت، از جمله:

- در داستان آدم و حوا، خدای متعال ابتدا راه بهره‌مندی از تمام نعمت‌ها را در مقابل آنها باز می‌گذارد و می‌فرماید:

«... وَ كَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا...»؛ «از نعمت‌های گوارای بهشت هر چه می‌خواهید بخورید و بهره‌مند شوید.»

و در ادامه آنها را از نزدیک شدن به آن درخت ممنوعه برحذر می‌دارد و می‌فرماید:

«... وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (بقره: ۳۵)؛ «اما نزدیک این درخت نشوید که از ستمکاران خواهید شد.»

- در صحنه‌ای دیگر می‌بینم حضرت لوط(ع) پیش از آن‌که آن جماعت آلوده و منحرف را از اعمال ننگشان منع کند، پیشنهاد می‌دهد تا دخترانش را به ازدواج آنها درآورد تا از طریق حلال و مشروع اشباع شوند و از گناه و آلودگی دست شویند. آن حضرت نخست به آن انسان‌های فاسد رو کرده می‌فرماید: «... يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ...»؛ «ای قوم من! اینها دختران من‌اند و برای شما پاکیزه‌ترند.»

سپس آنها را از کردار زشتشان باز می‌دارد و می‌فرماید: «... فَأَتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزَوْنَ فِي ضَيْفِي...» (هود: ۷۸)؛ «از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانانم رسوا مسازید.»

- در داستان حضرت موسی(ع) و جاری نمودن دوازده چشمه آب برای طوائف دوازده‌گانه بنی‌اسرائیل نیز مشاهده می‌کنیم، آن حضرت نخست آنان را دعوت به بهره‌گیری از نعمت‌های الهی نموده می‌فرماید: «... كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ...»؛ «از روزی‌های الهی بخورید و بیاشامید.» سپس آنها را از گناهان و فسادانگیزی برحذر داشته می‌فرماید: «... وَ لَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (بقره: ۶۰)؛ «و در زمین تبهکارانه فساد نکنید.»

۷. حفظ حریم میان زن و مرد

یکی از مؤثرترین عوامل در جهت سلامت روحی و روانی افراد جامعه و سالم‌سازی محیط از آلودگی‌های اخلاقی و افسارگسیختگی‌های حیوانی، تعیین حدود و ثغور و حریم‌ها در روابط و معاشرت‌های میان زن و مرد است.

اساساً برای حفظ عفاف و پاکی و طهارت روح مرد و زن، وجود حریم یک اصل است که در نظام اخلاقی جامعه نقش مؤثری ایفا می‌کند؛ زیرا هر اندازه فاصله‌ها کم و روابط بیشتر و تماس‌ها نزدیک‌تر باشد و چشم مرد و زن، دائماً به یکدیگر متوجه

گردد، زمینه تحریکات و تمایلات و هیجان‌ها و وسوسه‌ها، مساعدتر می‌شود و بذر فساد پراکنده می‌شود و در نهایت جامعه در سرایشی گناه و بی‌عفتی فرومی‌غلطد. یکی از نمونه‌های بارز ارتباط سالم و معاشرت صحیح زن و مرد را می‌توان در داستان موسی(ع) و دختران شعیب(ع) سراغ گرفت.

در ابتدای ملاقات موسی(ع) با این دو دختر، وی مشاهده می‌کند که آن دو از نزدیک شدن به چاهی که مردان مشغول سیراب کردن چهارپایان خود بودند، خودداری می‌کردند. موسی(ع) جلو رفته و به آنان می‌گوید:

«... قال ما خطبکما...»؛ «منظور شما (از این کناره‌گیری) چیست؟»

آنها گفتند:

«... قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ...» (قصص: ۲۳)؛ «ما (برای پرهیز از اختلاط با

مردان گوسفندان خود را) آب نمی‌دهیم تا این‌که همه چوپانان خارج شوند.»

به دنبال خدمت خالصانه آن حضرت در حق آن دو دختر بود که می‌بینیم یکی از آن دو درحالی‌که در نهایت حیا و عفت گام برمی‌داشت و پیدا بود که از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد، به سراغ او آمد و تنها این جمله را بر زبان راند که:

«فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا...»

(قصص: ۲۵)؛ «پدرم از تو دعوت می‌کند تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان کشیدی به تو بدهد.»

یا ماجرای یوسف صدیق(ع) و قصد مراوده همسر عزیز با وی نیز حکایت از این امر دارد که حضور مرد و زن نامحرم در یک محیط بسته، زمینه را برای گناه فراهم می‌کند. «... وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ...» (یوسف: ۲۳) و اگر امداد الهی نباشد پای هرکس در این لغزش‌گاه خطیر خواهد لغزید. از این رو، از تمامی مقدمات و عواملی که زمینه‌ساز فراهم آمدن چنین مجالس و محافلی می‌شود، می‌بایست پرهیز نمود. و به‌همین دلیل است که قرآن در مورد گناهی چون «فحشا» و «زنا» نه تنها همگان را از این گناهان برحذر می‌دارد، بلکه به مردم اخطار می‌کند که به آن گناهان نزدیک نشوند و با فراهم آوردن مقدمات آنها و شکستن مرزها و حریم‌های الهی، خود را در معرض وسوسه‌های شدید چنین گناهی قرار ندهید. آنجا که می‌فرماید:

«... وَ لَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ ...» (انعام: ۱۵۱)؛ «به کارهای زشت و قبیح نزدیک نشوید، چه آشکار باشد و چه پنهان.»
 «وَ لَا تَقْرُبُوا الزَّيْنٰى اِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلاً» (اسراء: ۳۲)؛ «نزدیک زنا نشوید چرا که عمل بسیار زشتی است و راه و روش ناپسندی است.»

۸. شدت عمل در برابر انحرافات

هرچند در امر تربیت و اصلاح دیگران، ارشاد و تعلیم اخلاق نیکو، محبت، سعه صدر و نرمش و مدارا همگی اموری لازم و ضروری به نظر می‌رسند، اما در برخی موارد است که به دلیل نوع انحراف و عظمت قبح و زشتی آن، نرمش و مدارا بی‌اثر است و باید شدت عمل به خرج داد و با برخوردی انقلابی جلوی فساد را گرفت. نمونه‌هایی از این‌گونه برخوردهای انقلابی را می‌توان در سیره انبیا مشاهده نمود، از جمله:

- یکی از نمونه‌های بارز شدت عمل در برابر انحرافات و گناهان عظیم، برخورد حضرت موسی(ع) با گوساله‌پرستان به هنگام بازگشت از میعادگاه بود. بدون تردید پرستش گوساله زرین سامری کار کوچکی نبود. ملتی که بعد از مشاهده آن همه آیات الهی و معجزات پیامبر بزرگشان موسی(ع)، همه را فراموش کرده بودند و با یک غیبت کوتاه پیامبرشان، به کلی اساس توحید و آیین خدا را زیر پا گذارده، بت‌پرست شده بودند.

اگر این موضوع برای همیشه از مغز آنها ریشه‌کن نمی‌شد، وضع خطرناکی به‌وجود می‌آمد و بعد از هر فرصتی مخصوصاً بعد از مرگ موسی(ع) ممکن بود تمام آیات دعوت او از میان برود و سرنوشت آیین او به کلی به خطر افتد.

به‌همین دلیل بود که آن حضرت با اتخاذ تدابیری چند، جلوی این انحراف اعتقادی را سد نمود. موسی(ع) در اولین برخورد با این صحنه، خشم شدید خود را آشکار ساخت به‌گونه‌ای که:

«... وَ أَلْقَى الْأُلُوحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ...» (اعراف: ۱۵۰)؛ «بی‌درنگ الواح تورات را از دست خود افکند و به سراغ برادرش هارون رفت و سر و ریش او را گرفت و به‌سوی خود کشید.»

این واکنش شدید و اظهار خشم، اثر تربیتی فوق‌العاده‌ای در بنی‌اسرائیل گذارد و صحنه را به‌کلی دگرگون ساخت، درحالی‌که اگر موسی(ع) می‌خواست با کلمات نرم و ملایم آنها را اندرز دهد، شاید کمتر سخنان او را می‌پذیرفتند و به اهمیت و عمق خطاهای خویش پی نمی‌بردند و ممکن بود آثار بت‌پرستی در اعماق ذهنشان باقی بماند.

سپس به سراغ عامل اصلی توطئه یعنی «سامری» رفت و او را به‌چنان مجازاتی محکوم کرد که از کشتن بدتر بود و آن طرد از جامعه و منزوی ساختن او و تبدیل او به یک وجود نجس و آلوده بود، که همگان باید از او فاصله بگیرند (طه: ۹۷) آن‌گاه فرمان می‌دهد تا گوساله سامری را که نقش قبله‌گاه آن جماعت منحرف را داشت بسوزانند، و ذرات آن را به دریا بپاشند تا برای همیشه محو و نابود گردد و اثری از آن بجای نماند. (طه: ۹۷)

و در آخرین مرحله، به سراغ گوساله‌پرستان بنی‌اسرائیل آمد و ضمن دستور توبه و بازگشت آنان به توحید، فرمان اعدام دسته‌جمعی گروه کثیری از ایشان را صادر نمود. (بقره: ۵۴) این فرمان شدید که در تمام طول تاریخ پیامبران مثل و ماندی نداشت، می‌بایست به نحو خاصی اجرا شود؛ یعنی خود آنها باید شمشیر به دست گیرند و اقدام به قتل یکدیگر کنند که هم کشته شدنش عذاب بود و هم کشتن دوستان و آشنایان بسیار دردناک و رنج‌آور.

و این برخورد نیز امری ضروری می‌نمود؛ چرا که اگر مسئله گوساله‌پرستی ساده تلقی می‌شد، شاید سنتی برای آیندگان می‌گشت و زاویه انحراف هر قدر جلوتر می‌رفت، شکاف عمیق‌تری پیدا می‌کرد. از این‌رو، باید چنان گوش‌مالی به آنها داده می‌شد که خاطره آن در تمام قرون و اعصار باقی بماند و کسی هرگز بعد از آن به فکر بت‌پرستی نیفتد. (مکارم، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۵۶)

- در صحنه‌ای دیگر ملاحظه می‌کنیم پیامبر بزرگی چون ابراهیم(ع) هنگامی که می‌بیند استدلال و موعظه با جماعت کوردلی که در برابر تراشیده‌های دست خود به سجده می‌افتند و در برابر آنها خضوع و کرنش می‌کنند، اثر نمی‌بخشد، دست به کاری انقلابی می‌زند، و آن این که به سراغ آن خدایان دروغین و موهوم رفته و با قطعه‌قطعه نمودن آنها، مقدمات آزادی فکر و اندیشه بت‌پرستان را از جمود و کوتاه‌فکری فراهم می‌آورد. همچنین این کار را زمینه‌ای برای سؤال و جواب‌های بعدی و ارائه استدلال‌های دیده‌گشای دیگر خود قرار می‌دهد: «فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ». (انبیاء: ۵۸)

البته باید دانست برخوردهای انقلابی همه‌جا ارزش نیست، بلکه در مواردی چند به‌خاطر حفظ مصالح مهم‌تری می‌بایست از شدت عمل پرهیز نمود و همواره لازم است موقعیت‌سنجی و تدبیر و درایت را سرلوحه همه برنامه‌های اصلاحی قرار داد. همچنان که هارون(ع) در برابر انحراف بنی‌اسرائیل از خوف این که مبدا برخورد انقلابی وی منجر به تفرقه و دودستگی مردم شود، دست به اقدامی نمی‌زند و از خود شدت عمل نشان نمی‌دهد، و در برابر اعتراض برادرش به وی، به این نکته تصریح می‌کند که:

«... إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ ...» (طه: ۹۴)؛ «همانا من ترسیدم (با برخورد تندم آنها متفرق شوند و) تو بگویی: میان بنی‌اسرائیل تفرقه انداختی.»

۹. طرد عوامل فساد و تباهی

همان‌گونه که در بحث‌های گذشته اشاره داشتیم، عوامل فساد و متظاهرين به فسق و فجور در هر جامعه‌ای به مثابه کانون‌ها و غده‌های چرکینی هستند که عدم برخورد قانونی و صحیح با آنها، راه را بر گسترش آلودگی در سطح جامعه هموار خواهد نمود. بر همین اساس، آن‌گاه که ارشاد و انذار به عوامل اشاعه مفاسد اخلاقی و اعتقادی سود نبخشید، می‌بایست از قوه قهریه بهره جست و دامن جامعه را از لوث وجود آنان پاک ساخت.

به تعبیر علی(ع): «من لم يصلحه حسن المداراة يصلحه حسن المكافاة» (آمدی، بی‌تا، ص ۷۱۰)؛ «کسی که ملایمت و حسن سلوک او را اصلاح نکند، مجازات بجا و خوب اصلاحش خواهد کرد.»

- حضرت موسی(ع) هنرمند منحرفی همچون سامری را به‌خاطر فتنه عظیمی که در جامعه ایجاد کرده بود و زمینه انحراف اعتقادی بزرگی را در میان بنی‌اسرائیل فراهم آورده بود، از جامعه طرد نمود و به او گفت:

«... فَأَذْهَبَ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ ...» (طه: ۹۷)؛ «باید از میان مردم دور شوی و با کسی تماس نگیری و بهره تو در بقیه عمرت این است که (به دردی مبتلا خواهی شد که) هرکس به تو نزدیک می‌شود خواهی گفت: با من تماس نگیر.»

سامری بعد از این ماجرا ناچار شد از میان بنی‌اسرائیل و شهر و دیار خود بیرون رود و در بیابان‌ها متواری گردد، و این است جزای انسان جاه‌طلبی که با بدعت‌های خود می‌خواست گروه‌های عظیمی را منحرف ساخته و دور خود جمع کند. او باید ناکام شود و حتی یک نفر با او تماس نگیرد و برای این‌گونه اشخاص این طرد و انزوای کامل، از مرگ و اعدام سخت‌تر است؛ چرا که او را به صورت یک موجود پلید و آلوده از همه‌جا می‌رانند.

- در صحنه‌ای دیگر می‌بینیم ثروتمند مغروری چون «قارون» که با پوشیدن لباس‌های فاخر و سوار شدن بر مرکب‌های راهوار و نمایش جنون‌آمیز ثروت خود به دیگران، چشم‌ها را به خود خیره کرده و روح و فکر و اندیشه مردمان ساده‌اندیش را تحت‌الشعاع جلوه‌های فریبنده خود قرار داده بود، به جرم این همه طغیان و سرکشی و تحقیر مؤمنان تهیدست، پنجه قدرت الهی چنان وی را درهم می‌کوبد که او و خانه‌اش را در زمین فرو می‌برد، (قصص: ۸-۱) و صفحه زمین را از لوث وجود چنین جرثومه فسادپاک می‌سازد.

این ماجرا حکایت از آن دارد که تبلیغات فریبنده‌ای که باعث آلودگی اذهان عمومی می‌شود و چشم‌ها و عقل‌ها را سحر نموده و روح و اندیشه‌ها را به تسخیر خود درمی‌آورد، نباید مجال حضور در جامعه را بیابد و حذف و طرد چنین عناصری، راه را بر سلامت فکری جامعه خواهد گشود.

- در صحنه‌ای دیگر شاهد آن هستیم که رهبری مقتدر همچون ذوالقرنین، برای بازداشتن جماعت طغیان‌گر و غارت‌گر یأجوج و مأجوج از ظلم و تعدی به سایر انسان‌ها، مبادرت به ساختن سد عظیم و مستحکمی می‌کند که به تعبیر قرآن: «فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا» (کهف: ۹۷)؛ «آن گروه مفسد قادر نبودند از آن بالا بروند و نه قادر بودند در آن نقبی ایجاد کنند».

از جمله پیام‌هایی که می‌توان از این داستان برداشت نمود، آن است که برای حفظ امنیت و آسایش مردم، ساختن زندان‌ها و محبوس نمودن عوامل فساد و تباهی یک ضرورت اجتماعی است. (عبدالعظیم، ۲۰۰۲م، ص ۲۳۷) و اصولاً تا جلوی مفسدان را با قاطعیت و به‌وسیله نیرومندترین اهرم‌ها نگیرید، جامعه روی سعادت را نخواهد دید.

۱۰. نشان دادن راه حق بعد از محو باطل

از جمله روش‌های اصلاحی و تربیتی پیامبران الهی آن بود که هرگاه توفیق می‌یافتند تا بر جبهه باطل و کانون‌های فساد و تباهی غلبه کنند و دامن جامعه را از لوث وجود آنها پاک نمایند، با طرح اعتقادات توحیدی و ارائه راه حق خلأهای فکری و اعتقادی مردم را پر می‌ساختند، و بدین وسیله، مانع از رسوخ و نفوذ انواع خرافات و اعتقادات موهومی می‌گردیدند که معمولاً دامن هر جامعه انقلابی را پس از رهایی از چنگال فراعنه و طواغیت آلوده می‌نماید و جامعه را از مسیر صلاح و فلاح دور می‌سازد. نمونه‌هایی از این موضوع را می‌توان در لابه‌لای داستان‌های قرآن سراغ گرفت، از جمله:

- حضرت موسی (ع) پس از سوزاندن گوساله سامری (یعنی همان خدای دروغینی که مردم را به خود سرگرم کرده بود)، خدای حقیقی را و طریق حقیقت را برای مردم معرفی می‌نماید، تا از آن جاده‌های انحرافی به شاهراه توحید بازگردند و طریق هدایت را بازیابند.

این حقیقت را در آیه‌های ۹۷ و ۹۸ سوره طه می‌توان به وضوح مشاهده نمود؛ آنجا که آن حضرت نخست به سامری رو کرده می‌فرماید:

«وَ انْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» (طه: ۹۷)؛
 «(اکنون) به سوی معبودت که پیوسته آن را پرستش می‌کردی، نگاه کن و ببین ما
 نخست آن را می‌سوزانیم، سپس خاکستر و ذرات آن را به دریا خواهیم پاشید.»

و به دنبال آن، به معرفی خدای حقیقی پرداخته، می‌گوید:
 «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» (طه: ۹۸)؛ «(ای قوم من!) همانا
 معبود شما «الله» است که معبودی جز او نیست و علم او همه چیز را فراگرفته است.»
 و این روشی است که قرآن در چندین جای دیگر از آن بهره جسته است. از جمله
 آنجا که می‌فرماید:

«وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيتَايَ فَارْهَبُونِ» (نحل: ۵۱)؛ «و خداوند
 فرمان داده دو معبود انتخاب نکنید، همانا معبود (شما) تنها یکی است پس تنها از
 (کیفر) من بترسید.»

و در صحنه‌ای دیگر (در خلال آیات ۷۷ تا ۸۱ سوره طه)، خدای متعال پس از
 نقل ماجرای غرق فرعون و فرعونیان، به ارائه طریق مستقیم برای بنی اسرائیل می‌پردازد
 و راه هدایت را در تصویری روشن برای آنان ترسیم می‌نماید.

- در روش تربیتی حضرت شعیب (ع) نیز مشاهده می‌کنیم وی پس از انداز و
 هشدار به مخالفان، راه بازگشت و اصلاح را به آنان ارائه می‌نماید، تا شاید راه حق را
 باز یابند و به سرچشمه زلال هدایت رهنمون شوند (هود: ۸۹ و ۹۰)

جمع‌بندی

از آنچه گفته شد به روشنی معلوم می‌شود که موضوع «اصلاح» و «افساد» در قرآن از
 اهمیت فراوانی برخوردار است و رویارویی مصلحان با مفسده‌جویان، آن‌چنان‌که قرآن
 گزارش نموده است، دامنه‌ای به پهنای تمام تاریخ بشری دارد که این مواجهه و
 رویارویی هیچ‌گاه خاتمه پذیرفته و نخواهد پذیرفت.

آری، تا مادامی‌که انواع مظاهر فساد در میان انسان‌ها و امت‌ها به چشم می‌خورد، و
 تا هنگامی‌که کانون‌های فساد و تباهی همچون دمل‌های چرکین، آلودگی و فساد را در
 تمام پیکره جامعه پراکنده می‌کنند و سلامت آن را به مخاطره می‌افکنند، رسالت

مصلحان الهی نیز که در نقش طبیب‌هایی دردآشنا و درمان‌گر بیماری‌های روحی پا به عرصه می‌گذارند، همواره ادامه خواهد داشت.

از آنجا که کانون‌های فساد در راه نیل به منویات شوم خود، از ابزارهای رنگارنگ و روش‌های متنوعی بهره می‌جویند و از این راه تلاش دارند تا سد اخلاق و ارزش‌های معنوی جامعه را که مقوم یک جامعه به شمار می‌آید، تخریب کنند و قبح گناه و ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی را از میان ببرند، برای مبارزه همه‌جانبه با آنها نیز به وجود برنامه‌ای روشنمند و فراگیر و اصلاح‌گرانی آگاه و توانمند ضروری است تا از سویی آثار تخریبی مفسده‌جویان را زایل نمایند، و از سوی دیگر فضایل و ملکات اخلاقی را در جامعه اشاعه دهند.

قرآن کریم با ارائه روش‌هایی متعدد و متنوع، همچون دگرگونی ارزش‌ها و اعتقادات، امر به معروف و نهی از منکر، حفظ حریم میان مرد و زن، شدت عمل در برابر انحرافات، طرد عوامل فساد و تباهی و عوامل دیگری که به برخی از آنها در این تحقیق اشاره داشتیم، بستر و زمینه لازم را برای رهنمون ساختن افراد و جوامع به سعادت و صلاح فراهم می‌آورد و راه قافله بشری را به سوی سرچشمه زلال هدایت و کمال می‌گشاید.

کتابنامه

قرآن کریم.

آمدی، عبدالواحد (بی‌تا)، *غررالحکم و دررالکلم*، ترجمه محمدعلی انصاری، تهران: بی‌نا.
ابن ابی‌الحدید (۱۳۸۵ق.)، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، الطبعة الثانية.

ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد (بی‌تا)، *مقدمه ابن‌خلدون*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
التهامی، نقره (۱۴۰۸ق.)، *سیکولوجیة القصة فی القرآن*، الشركة التونسية.
حسینی، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، *اصول بهداشت روانی*، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ سوم.

حسینی، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، *مباحثی چند پیرامون مبانی تعلیم و تربیت اسلامی*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم.

- الحویزی، عبدعلی بن جمعه العروسی (بی‌تا)، تفسیر نورالثقلین، قم: مطبعة العلمية، چاپ دوم.
- رازی، فخرالدین (بی‌تا)، التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثانية.
- راغب اصفهانی (بی‌تا)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالمعرفة.
- رشدی الزین، محمد بسام (۱۴۲۲ق.)، مدرسة الانبیاء عبر و اضواء، دمشق: دارالفکر.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ق.)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی
- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (۱۴۰۸ق.)، مجمع البیان فی علوم القرآن، بیروت: دارالمعرفة، الطبعة الثانية.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۰۹ق.)، التبیان فی تفسیر القرآن، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- عباسی مقدم، مصطفی (۱۳۷۹)، اسوه‌های قرآنی و شیوه‌های تبلیغی آنان، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- عبدالعظیم، سعید (۲۰۰۲م.)، عظات و عبر فی قصص القرآن، مصر: دارالایمان.
- فیض کاشانی، ملامحسن (بی‌تا)، الصافی فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- فضل الله، محمدحسین (۱۴۰۵ق.)، الحوار فی القرآن، بیروت: مؤسسه الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع، الطبعة الثالثة.
- قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- قطب، سید (۱۴۰۲ق.)، تفسیر فی ظلال القرآن. بیروت: دارالشروق، الطبعة العاشرة.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۹)، جامعه و تاریخ، قم: انتشارات صدرا.
- همو (بی‌تا)، نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، قم: انتشارات صدرا.
- همو (۱۳۷۶)، علل گرایش به مادیگری، قم: انتشارات صدرا، چاپ هجدهم.
- مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از همکاران (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دهم.
- نهج‌البلاغه (۱۳۸۰)، ترجمه: محمد دشتی، تهران: انتشارات اوج علم.